

## متن ششمین دوره مسابقات اینترنتی

خطبه : ۲۴

خطبه ای از آن حضرت (ع) که کلام جامعی در سوق دادن به جنگ با مخالف است

به جان خودم سوگند، در نبرد با کسی که مخالفت حق کند و طریق گمراهی سپرد، نه مداهنه می کنم و نه سستی. ای بندگان خدا، از خدای بترسید و از خشم خدا، در پناه رحمت خدا بگریزید. و آن راه روشنی را که در پیش پای شما گشاده است بسپرید و به آنچه شما را بدان مکلف ساخته، قیام کنید که علی ضامن پیروزی شماست در آن جهان، هر چند، در این جهان پیروزی حاصل نکنید.

خطبه : ۲۵

ترجمه :

خطبه ای از آن حضرت (ع)، پیاپی به امیرالمؤمنین خبر می رسید، که اصحاب معاویه بر بلاد مستولی شده اند. عبید الله بن عباس و سعید بن نمران که کارگزاران او در یمن بودند، نیز بیامدند. بسر بن ابی ارقطه بر آنان چیره شده بود. علی (ع) در حالی که از درنگاصحاب خود در امر جهاد، و مخالفت ورزیدنشان با رأی و نظر خودملول شده بود، بر منبر شد و چنین فرمود:

برای من جز کوفه قلمروی باقی نمانده است. تنها بست و گشاد کارهای کوفه است که با من است. ای کوفه اگر جز تو جای دیگری برای من نمانده، و تو نیز دستخوش گردبادهای توفنده ای، خدا چهره ات را زشت گرداند.

((ای عمرو سوگند به جان پدر نیکویت که برای من در این کاسه جز ته مانده ای از چربی نمانده است.))

پس آن حضرت (ع) فرمود:

خبر یافتم که بسر بر یمن غلبه یافته، به خدا سوگند، پندارم که این قوم بزودی بر شما چیره شوند. زیرا آنها با آنکه بر باطل اند، دست در دست هم دارند و شما با آنکه بر حق هستید، پراکنده اید. شما امامتان را، که حق با اوست، نافرمانی می کنید و آنان پیشوای خود را با آنکه بر باطل است فرمانبردارند.

آنان با بیعتی که با پیشوای خود کرده اند، امانت نگه می دارند و شما خیانت می ورزید. آنان در شهرهای خود اهل صلاح و درستی هستند و شما اهل فساد و نادرستی. به گونه ای که اگر قدحی چوبین را به یکی از شما سپارم، ترسم که حلقه ها و تسمه آن را بدزدد. بار خدایا، من از اینان ملول گشته ام و اینان از من ملول گشته اند. من از ایشان دلتنگ و خسته شده ام و ایشان از من دلتنگ و خسته شده اند. بهتر از ایشان را به من ارزانی دار و بدتر از مرا بر ایشان برگمار. بار خدایا، دلهایشان آب کن، آنسان که نمک در آب. به خدا سوگند، دوست دارم به جای انبوه شما، تنها هزار سوار از بنی فراس بن غنم در فرمان داشتهم

((اگر آنان را فراخوانی، به یکباره، سوارانی چون ابرهای تابستانی می تازند و به سوی تو می آیند)).

و از منبر فرود آمد.

من می گویم ((ارمیه)) جمع رمی است، یعنی ابرها. و ((حمیم)) به معنی فصل تابستان است. شاعر، ((ابر تابستانی)) گفته، زیرا ابر تابستان چون آب ندارد تند سیر است ولی ابری که در آن آب باشد کند سیر. چنین ابرهایی ویژه فصل زمستان باشد. شاعر، سواران را به هنگام فریاد خواهی در تاخت، به ابرهای تابستانی تشبیه کرده که گوید: هنالک لو دعوت اتاک منهم ...

خطبه : ۲۶

ترجمه :

خطبه ای از آن حضرت (ع)

خداوند، محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث داشت که بیم دهنده جهانیان باشد و امین وحی او. و شما ای جماعت عربها، پیش از آن، بدترین آیین را داشتید و در بدترین جایها به سر می بردید و در زمینهای سنگلاخ و ناهموار می زیستید و با مارهای سخت و کرم همخانه بودید. آبی تیره و ناگوار می نوشیدید و طعامی درشت و خشن می خوردید و خون یکدیگر می ریختید و از خویش و پیوند بریده بودید. بتان در میان شما برپا بودند و خود غرقه گناه بودید.

و هم از این خطبه :

به هر جای نگریستم، برای خود یآوری جز اهل بیتم نیافتم و نخواستم که آنها به کام مرگ روند. دیده فرو بستم، با آنکه خاشاک در دیده داشتم و شرنگ نامرادی نوشیدم، با آنکه استخوان در گلویم شکسته بود و غم گلویم را فشرده بود و من شکیبایی می ورزیدم. و به چیزی تلختر از حنظل، که به کامم ریخته بودند، صبر کردم.

و هم از این خطبه :

تا بهایی نگرفت بیعت نکرد (۱۳) آنکه فروخت سودی نکرد و آنکه خرید خوار و ذلیل شد. جنگ را آماده شوید و ساز و برگ نبرد مهیا دارید که آتش کارزار افروخته شده و شعله آن بالا گرفته است. پایداری ورزید که پایداری بیش از هر سلاح دیگر پیروزی را میسر گرداند.

خطبه : ۲۷

ترجمه :

خطبه ای از آن حضرت (ع)

اما بعد. جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند بر روی بندگان خاص خود گشوده است. جهاد جامه پرهیزگاری و جوشن استوار خدایی و سپر ستبر اوست. هر که آن را ناخوش دارد و از آن رخ برتابد، خداوند جامه خواری و زبونی بر او پوشاند و محنت و بلایش در میان گیرد و دلش را در پرده دارد و به کیفر آنکه از جهاد تن زده است از حق دور افتد و کارش به مذلت کشد و از عدالت بی بهره ماند.

شب و روز، در نهان و آشکارا، شما را به نبرد با این قوم فرا خواندم و گفتم که پیش از آنکه سپاه بر سرتان کشند، بر آنها بتازید. به خدا سوگند، به هیچ قومی در خانه هایشان تاخت نیاوردند. مگر آنکه زبون خصم گشتند. شما نیز آن قدر از کارزار سر بر تافتید و کار را به گردن یکدیگر انداختید و یکدیگر را نصرت ندادید، تا هر چه داشتید به باد یغما رفت و سرزمینتان جولانگاه دشمنانتان گردید.

و اکنون، این مرد غامدی (۱۴) است، که با سپاه خود به شهر انبار (۱۵) درآمده است و حسّان بن حسّان البکری را کشته است و مرزدارانتان را رانده است و کار را به آنجا رسانیده اند که شنیده ام که یکی از آنها بر زن مسلمانی داخل شده و دیگری، بر زنی از اهل ذمه و، خلخال و دستبند و گردنبد و گوشواره اش را ربوده است. و آن زن جز آنکه انا لله ... گوید و از او ترحم جوید چاره ای نداشته است. آنها پیروزمندانه، با غنائم، بی آنکه زخمی بردارند، یا قطره ای از خونشان ریخته شود، بازگشته اند. اگر مرد مسلمانی پس از این رسوایی از اندوه بمیرد، نه تنها نباید ملامتش کرد بلکه مرگ را سزاوارتر است. ای شگفتا، به خدا سوگند، که همدست بودن این قوم با یکدیگر با آنکه بر باطل اند و جدایی شما از یکدیگر با آنکه بر حقیق دل را می میراند و اندوه را بر آدمی چیره می سازد.

وقتی می نگرم که شما را آماج تاخت و تاز خود قرار می دهند و از جای نمی جنبید، بر شما می تازند و شما برای پیکار دست فرا نمی کنید، می گویم، که ای قباحت و ذلت نصیبتان باد! خدا را معصیت می کنند و شما بدان خشنودید. چون در گرمای تابستان به کارزارتان فراخوانم، می گوید که در این گرمای سخت چه جای نبرد است، مهلتمان ده تا گرما فروکش کند و، چون در سرمای زمستان به کارزارتان فراخوانم، می گوید که در این سورت

سرما، چه جای نبرد است مهلتمان ده تا سورت سرما بشکنند. این همه که از سرما و گرما می‌گریزید به خدا قسم از شمشیر گریزانترید.

ای به صورت مردان عاری از مردانگی، با عقل کودکان و خرد زنان به حجله آرمیده، کاش نه شما را دیده بودم و نه می‌شناختمتان. این آشنایی برای من، به خدا سوگند، جز پشیمانی و اندوه هیچ ثمره‌ای نداشت. مرگ بر شما باد، که دلم را مالمال خون گردانیدید و سینه‌ام را از خشم آکنده ساختید و جام زندگیم را از شرنگ غم لبریز کردید و با نافرمانیهای خود اندیشه‌ام را تباه ساختید. تا آنجا که قریش گفتند:

پسر ابوطالب مردی دلیر است ولی از آیین لشکرکشی و فنون نبرد آگاه نیست خدا پدرشان را پیامرزد! آیا در میان رزم‌آوران، رزم‌دیده‌تر از من می‌شناسند، یا کسی را که پیش از من قدم به میدان جنگ نهاده باشد؟ وقتی که من به آوردگاه می‌رفتم، هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم و حال آنکه، اکنون از شصت سالگی برگزیده‌ام.

آری، کسی را که از او فرمان نمی‌برند چه رایی و اندیشه‌ای تواند بود.